سخنرانی مسجد جامع زاهدان - جلسه 18

أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيم

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيم

الْحَمْدُ لِلهِ رَبِ الْعالَمِينَ؛ بارِئِ الخَلائِقِ أجْمَعينَ؛ وَ صَلَّي اللهُ عَلي سَيِّدِ الأنْـبِياءِ وَ المُرْسَلينَ، حَبيبِ إلهِ العالَمينَ وَ خاتَمِ النَّبيّينَ، أبِي القاسِمِ مُحَمَّد، وَ عَلي أهْلِ بَـيْتِهِ الأطْيَبينَ الأنْجَبينَ، الهُداةِ المَهديّينَ، سِيَّما مَوْلانا وَ سَيِّدِنا الإمامِ الْمُبينِ وَ الكَهْفِ الحَصينِ وَ غِياثِ المُضْطَرِّ المُسْتَكينِ وَ خاتَـمِ الأئِمَّةِ المَعْصومينَ.

صاحِبِ الهَيْبَةِ العَسْكَريَّةِ وَ الغَيْبَةِ الإلهِيَّةِ، سَيِّدِنا وَ مَوْلانَا وَ أمامِنا وَ هادِينا بِالْحقِّ القائِمِ المُنْتَظَرِ وَ لعنة الله عَلی أعْدائِهِمْ أَبَدَ الابِدينَ و دَهرَ الداهِرينَ.

(لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالْبَيِّناتِ وَ أَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْكِتابَ وَ الْميزانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْط) [1]

احتیاج بشر، به فرستادن پیغمبر و مبعوثین از قِبل خدای متعال، ازجهات عدیده است. یک جهت را دیشب اشاره کردم. جهات متعددهای هست که اگر بخواهیم بحث را پیرامون این جهات ادامه بدهیم، از مقصد اصلی که دارم که مساله وجود امام زمان ارواحنا فداه است، باز می‌مانم. لهذا مطلب را به اندازه اجمال و تا درجه‌ای که لازم است اشاره می‌کنم. یک اشاره مختصر دیگر کنم.

بشر به هر پایه‌ای که برسد، نسبت به جهات آسایش و آرامش و مصالح وجودی خودش، در این نشئه و در نشئات آینده جاهل است. خوب توجه کنید. دامنه علوم طبیعی امروز تا درجهای بالا رفته است، قبول است. علوم طبیعی به نسبت چند قرن پیش، چندین صد پایه، بلکه هزار پایه ازجمیع جهات بالا رفته است. جهات بهداشتی، جهات اقتصادی، جهات سیاسی، جهات اجتماعی، از تمام این جهات بالا رفته است ولی در عین حال، یک میلیاردم از حقایقی را که مربوط به وجود انسان است، چه در این نشئه، چه در نشئات آینده، هنوز ناآگاه و جاهل است.

اولا بدانید ما برای دنیا خلق نشده‌ایم. این حسابتان را روشن کنم. این قدرسنگ دنیا را به سینه نزنید. این قدر برای دنیا جان ندهید. با دانشمندان بزرگ دنیا دارم حرف میزنم نه با شما. با پروفسورهای یگانه‌ای که استاد کرسی در دانشگاههای بزرگ دنیا هستند، طرف خطاب من آن‌ها است نه شما. این قدرسنگ دنیا را به سینه نزنید. «ماخُلقتم للفناء و انما خلقتم للبقاء و انما تُنقلون من

دار الی دار» [2] . شما را برای دنیا نیافریدند. الاغها را برای دنیا آفریدند. الاغ برای این است که خوراک بخورد و بار ما را بکشد، ده سال پانزده سال بعد هم بمیرد، لاشه اش را زیر خاک بیاندازند. من و شما مثل الاغ نیستیم. گاو و گوسفند را برای دنیا خلق کرده‌اند. بخورد، یونجه بخورد، شیر بدهد، شیرش را ماست و پنیر و کره وسرشیرکنید. بدهند شما نوش جان کنید. یک مدتی او بخورد و شیر بدهد و بعد بمیرد و زیرخاکش کنند. اما من و شما مثل گاو نیستیم. من و شما را برای عالم دیگری آفریده‌اند. «انماتنقلون من دار الی دار»

دنیا معبر ما است. دنیا مسیر ما است. دنیا خط سیر برای منزل آخرت ما است. (وَ الْآخِرَةُ خَيْرٌ وَ أَبْقى) [3] (وَ ما هذِهِ الْحَياةُ الدُّنْيا إِلاَّ لَهْوٌ وَ لَعِبٌ وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوان) [4] دار حیات ما، نشئه زندگی ما، نشئه آخرت است نه نشئه دنیا. دنیا «متجر» ما است، محل تجارت ما است. دنیا مزرعه ما است. محل زراعت وکشت وکار ما است. ما برای آخرت آفریده شده‌ایم. درست، این را داشته باشید.

این علومی که امروز در دنیا پیدا شده است، جوان‌ها، عزیزان، من منکر علوم طبیعی و ریاضی نیستم و من مخالف با تحصیل آن‌ها نیستم، من معتقدم که تنها گوینده‌ای که ازچهل سال قبل علوم جدیده را ترویج می‌کرد و می‌گفت: باید بچه‌های ما علوم جدیده را تحصیل کنند، من بودم. ولی بدانید این علوم جدیده تمام فواید و ثمرات و نتایجش مال دنیای ما است.کاری با عالم آخرت مان ندارد. گیرم از چهار علم، فیزیک و شیمی و هندسه و حساب شما توانستید شتر را به موتور برسانید. این فایده‌اش چیست؟ فایده‌اش این است که سابق از خراسان تا بیرجند به بیست روز رفت و آمد می‌کردید، حالا به یک ساعت رفت وآمد می‌کنید. آسایش تن و بدن پیدا شده است. قبول است.خوب است، نمی‌گویم بد است، ولی بالاخره نتیجه این صنعت واین اختراع آسایش بدن ما شد. ربطی به روح ما و عالم آخرت ما ندارد. گیرم از چراغ نفتی یا از چراغ روغنی، ما به برق آمدیم. خوب است، کسی نمی‌گوید بد است. البته حالا زشت است. پیاله‌های سوفالی را روغن کنیم و فتیله و بعد فتیله را با سنگ و چخماق روشن کنیم و یک متر در یک متر نور کمی به ما بدهد، این میتوان گفت کار مجنونانه و دیوانهگری است. یک شاسی می‌زند شهری را مثل روز روشن می‌کند یک شاسی می‌زند شهر روشنی را خاموش می‌کند. بسیار خوب است، کسی نمی‌گوید بد است، ولی بالاخره نتیجه اکتشاف برق چی شد؟ این شد که ما راحت هستیم، بدن مان یک قدری راحت است. کثیفی چراغ نفتی و روغنی دیگر نیست. آن زحمت‌ها و محنت‌ها و کم نوری‌ها و کوری‌ها نیست.

این خوب است، اما ثمره این اختراع و اکتشاف چه شد؟ راحتی بدن ما شد. ربطی به عالم روحانیت و معنویت ما ندارد.

چند تا شعر می‌گوید ملا محمد بلخی بد نیست بگویم.

این همه علم برای آخور است   که عماد بود گاو و اشتر است

بهر استبقا حیوان چند روز   ناز آن کردند این بیجان رموز

می‌گوید: تمام علوم طبیعی و ریاضی امروز دنیا، آخور ما را چرب کرده است. ما جنبه حیوانیت داریم. «الانسان حیوان ناطق» . ما حیوان هستیم، جنبه حیوانیت داریم. خواب داریم، خوراک داریم، حرکت داریم، سکون داریم، آرامش داریم، جنبش داریم، بینش داریم، شنوایی داریم. این‌ها مال حیوانیت ما است. این علوم، حیوانیت ما را تقویت میکند.

این همه، علم برای آخور است. این آخور،کاه و جو و یونجه ما را درست می‌کند. خانههایمان، خانههای عالی ده طبقهای، ده پشت کوبهای شده است، بتن آرمه با آهن و سیمان. البته خوب است. این مربوط به بدن‌مان است. به روحانیت ما و به عالم معنویت ما و به عالم آخرت مان چیزی نیافزوده است. هیچ هیچ. نه ما، دنیای غرب، آن نیمکره دیگر آمریکا. این‌ها در علوم طبیعی و ریاضی سرآمد دنیا شدهاند. اکتشافات، اختراعات، صنعت‌هایشان، چشمها را خیره کرده است، درست است، چه کرده است؟ نتیجهاش چه شده است؟

نتیجه‌اش این شده فی‌الجمله آسایش بدنی دارند، همین. جنبه حیوانیتشان تقویت شده است. آیامعنویتشان، روحانیتشان، کمالات وجودیشان برای همین نشئه ؟؟؟13:05 تاچه رسد به نشئه آخرت، چیزی افزوده شده است؟ ابدا.

به بشر خدمت کردهاند، اما به حیوانیت بشر خدمت کردهاند نه به انسانیت ومعنویت و روحانیتش. حتی دراین نشئه هم روحانیت تقویت نشده، تاچه برسد به نشئه آخرت.

این ؟؟؟ و اتومبیل و طیار هوا مثال ذلک و این‌ها، این‌ها کمال وجودی برای نشئه آخرت ما ندارد، ندارد. کمال صناعی برای بدن ما و برای جنبه حیوانیت ما در عالم دنیا دارد. توجه فرمودید! منکر نیستم، سو استفاده نشود، نگویند این آشیخ اُمُله، نگویند این آشیخ از آن کهنه پرست‌ها است، نگویند این آشیخ با مدارس جدیده و تحصیلات جدیه مخالف است. ابدا. من موافقم. من می‌گویم باید بچههای ما، در شیمی وفیزیک آن قدر مسلط شوند که از امریکا و اروپا بیایند اینجا درس بخوانند و از اینجا اجازه بگیرند و بروند. ملتفت باشید. ولی با تمام این مقدمات این علوم کاری که میکند، بدن

شما را نگه داری میکند نه روحتان را. آسایش تن را زیاد میکند نه آرامش روح را. ؟؟؟14:40 و ارتقاع مادیش ما بالا میرود و اما جنبه روحانیتش ما را، اگر خراب نکند آباد نمیکند.

و ما برای دنیا و خوردن وخوابیدن و بدن را چاق کردن، نیامدیم. ما نیامدیم به دنیا که بخوریم و چاق بشویم. بخور، نمیگویم نخور، یک مقدار هم باید رعایت کرد، بدن را «المعاش ثم المعاد» این را قبول دارم، اما همهاش این نیست. ما برای این نیامدهایم که مثلا چهار نوبت لقاء بیشتری بکنیم و شهوت را نیافزونتری بکنیم و بعد برویم، این برای گاوها است. گاوها برای این کار در دنیا آمدند و الاغها، نه انسانها. ما آمدهایم برای این که در این نشئه بذر بکاریم و نتیجهاش را در نشئه بعد بگیریم. ما آمدهایم در این نشئه با خدا خرید و فروش کنیم، ما به خدا بفروشیم، خدا از ما بخرد. ما مالمان را، جوانیمان را، افعالمان را، اقوالمان را، به خدا بفروشیم، خدا از ما بخرد، در مقابلش

بهشت به ما بدهد.(إِنَّ اللهَ اشْتَرى مِنَ الْمُؤْمِنينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ) [5] .

جنتجسمانیوروحانیهردو.

تنهاجنتروحانینیست،تنهاجنتجسمانیهمنیست،درنشئهبعدهمبایدراحتولذاتروحانیداشتهباشیم.(وَ رِضْوانٌ مِنَ اللهِ أَكْبَر) [6] ،همراحتهاولذاتهایجسمانی. حوروقصوروغلمانوانهارواشجاروآنهاییکه «

أَعْدَدْتُ لِعِبَادِيَ الصَّالِحِينَ مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَ لَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَ لَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَر» [7] ،یکچیزهایخوبخوب. اگهفرصتشدیکشبشماراتوبهشتببرمکهببینیدبهشتچهطورجایی هست،بطوریکهپیرمردهاپروازکنندازپایمنبرمابهبهشت

بروند،نعمتهایجسمانی،هملذائذجسمانی،هملذائذروحانی. مابرایآننشئهخلقشدهایم.

«خلقتمللبقاءلاللفناءوانماتنقلونمندارالیدار» . دردنیایکمقدارباید رسیدگیبهبدنمانبکنیم.

یکمثالبزنم. بامثالبچههایمجلسبهترمطلبرامیفهمند.

شماکهمیخواهیدسفربکنید،مثلامیخواهیدبرویدگناباد،یکمرکوبیدارید. یاالاغ است،یاشتر است،یاقاطر است،یاموتور است.

همانطوریکهرعایتخودرامیکنید،زادوتوشهوراحلهبرایراهخودتهیهمیکنید،بایدزادوتوشهمرکوبتانراهمتهیهکنید.

اگرباالاغمیرویدبایدکاهوجوبرداری. همبرایخودت،نانوروغنوبرنجبرداری،همبرایالاغتکاهوجو؟؟؟ 18:30برداری.

همانطوریکهبایدبرایخودتخوابگاهدروسطراهمعینکنی،برایمرکوبتمحلامنیدرستکنی،قشوتیمارشکنی،خوراکشروبه اوبدهیکهاگراینمرکوبراراسیدگینکردی،اینراهرانمیتوانیطیکنی.خردرمنزلاولمیماند،توهمدربینراهمیمانی.

برایاتومبیلت،بنزینوروغنولاستیکزاپاسبایدتهیهکنی.

کههرگاهبینراهاتومبیلتبنزیننداشت،خوراکشرانخورد،روغنبهشنرسد،توراوسطراهمیگذارد.

همانطورکهبرایخودتزادوراحلهتهیهمیکنی،برایمرکوبتهمبایدتهیهکنی. اماعمدهخودت هستی.
توبایدبهگناباد بروی. آنجا کار داری. توبرایوسطراهرفتننیستی،برایرسیدنبهمنزل هستی.
مابرایآخرتخلقشدیم. بدنمرکوبما است.

بایدآنمقداریکهمرکوبازراهبازنماندومارابهزمیننگذارد،بههمینمقداررسیدگیبهمرکوبکنی.

همینمقداریکهبدنازنمازخواندن عاجز نشودوبدنازروزهگرفتنعاجز نشود وبدنازمکهمشرفشدنعاجز نشود وبدنازسایرعباداتیکهمعینشده برایش عاجز نشود. همینقدربایدبهبدن رسیدگی کنی.
دیگرسرتاپاهمترامصروفبهبدنکردنوازخوراکخودمانکهمعنویاتباشد غافل شدن،اینخطااست.

مثلاین است کهتوراهکهمیخواهیبروی،برایالاغتجووکاهبرداری،امابرایخودتهیچیبرنداری.
درستنیست. میگویندیوانهاست! تودراینمسافتدنیاودراینمسافرتدنیابهآخرت(وَ مِنْ وَرائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلى يَوْمِ يُبْعَثُون) [8] بایددراینراهبرایخودتتوشهتهیهکنی.
آنوقتبرایآخرتکهسرمنزلحقیقیاست،توشهراازاینجابایدبگیری. ایننمازتواستکهتوشهآخرت تواست،واینروزهتواستکهتوشهآخرت تواست،اینعبادتهایمالیوبدنیولسانیو مقالی وفعالیتواستکهتوشهعالمآخرتتاست،آنهارابایدتهیهکنی. حواستانپرتنشود.

اینجابهقولفکلیهاتوپرانتز،یکگریزیبزنم.یکوقتی،یکآقایی،بهاصطلاح غربـزده شده بود.
اینصنایعفرنگیهااوراتقریبامحکومشکردهبود. بهمنرسیدگفت:دراینسیصدسال این آخوندها چه کردند؟
ببینفرنگیهاچهکردند.یکقدریازاینقارتوقورتهاکرد،دستشراگرفتم،گفتم:خیلیهارتوپورتنکن.
فرنگیهادراینسیصدسالبرایتوچهکردند؟گفت:طیارهساختند،چنینکردند،چنانکردند.
گفتمایبنراییدنتاست،برایخرتکردند،برایخودتچهکردند؟تورابهچهکمالیرساندند؟
تورابهچهمعنویاتیوارکردند؟روحتوراچقدرتربیتکردند؟
گفتم:آخوندهایما،دراینسیصدسال،تربیتروحیکردند.
مردمرابهخدانزدیککردند،مردمراازخداترساندند،مردمرابهوظایفدینیشانآشناکردند.
همینمسایلیکهجنابشریعتمدار،آقای«دیانی»بهعرضهایشمامیرسانندکهمنآنجانشستهبودم،خیلیخوشحالشدم،خوبروحانیت،ش
تربیت کرده است. پیروجوان، با کمال علاقه،مسألهراگوشمیدهند.
اینخودشسعادتیاستکهنصیبباینشهرشدهاست. اینروحشمارادارادخوراکمیدهد.
اینداردتربیتروحشمارامیکند. وظیفهشمارباخداداردبیانمیکند. عالمآخرتشماراداردتأمینمیکند.

گفتمآخوندهایمادراینسیصدسال،تربیتروحمردمکردهاند. اروپاتربیتبدنکرده است.

اروپاخوراکبرایخردرستکرده است.آخوندهایما،خوراکبرایخرسواردرستکردهاند. روح،خرسوار استوبدنخراست. روحراکبما استوبدنمرکوبما است. آنهاجنبهروحانیترا تقویت کردهاند. عفت،غیرت،نجابت،عصمت،خداترسی،خداشناسی،عملهایعبادی،اینهارابهملتگفتندوملترابهاینراهکشاندند. اروپاییهاطیارهدرستکردندکهبدنبندهراحتباشد،ازاینجاتامشهدیکساعتهبرود. خوب است،نمیگویمبداست،اماآنبرایبدنبندهاستوکاریکهآخوندهایروحانیماکردهاند،مالروحما استومابرایعالمآخرتآفریدهشدیمنهبرایدنیا. دنیامعبراست.

علیبنابیطالب7میفرماید: «فَخُذُوا مِنْ مَمَرِّكُمْ لِمَقَرِّكُمْ وَ لَا تَهْتِكُوا أَسْتَارَكُمْ عِنْدَ مَنْ يَعْلَمُ أَسْرَارَكُم» [9] . قربانداهانتعلی. ایشیرخدا. توکیبودی؟ایصاحبتاج«لافتی»توکیبودی؟ شمشیرت،اسلامرابهظاهرپیشبرد.

زبانت،روحانیتاسلامرانافذکرد.شمشیرزبانعلی7تاثیرشبیشترازشمشیردستشاست. شمشیردستش،«مرحبخیبری»راکشت.«عمروبنعبدود»راکشت.درچهارتاجنگ،چهارتاکفارومشرکینراازبینبرد. شمشیرزبانشآخآخ،درهرمرحلهایکهعلیبنابیطالبمولایما7حرفزده است،دنیاراتکانداده است. درمعارفمبدئی،دهانعلیبنابیطالب7یکاقیانوسیاستکهموجموجعرفانازاو میریزد. باورندارید؟ برویدکتابهارانگاهکنید. برویدازدانشمنداندنیابپرسید.

دررشتهاخلاقیاتعلیبنابیطالب7اولاخلاقیدنیااولمربیاخلاقیدنیا است.

دررشتهبیانحقایقعلیبنابیطالب7اولمبینحقایقدنیا است.

خدارااگواهوآگاهمیگیرمکهرویمنطقعلممیگویم.

هرکسهممنکرباشد،جاهلاست،ناداناست،اگهواردشودبامنهمراهمیشود.

بعدازپیامبراحدیمانندعلیبنابیطالب7نداریمکهمفتاحهمهحقایقعلمیدنیاباشد. یککلمه: «خُذُوا مِنْ مَمَرِّكُمْ لِمَقَرِّكُمْ» یکدنیامطلبتوهمینیککلمهاو است. دنیامعبروممراست. مقروآسایشگاهابدیماعالمآخرتاست. (وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوانُ لَوْ كانُوا يَعْلَمُون) [10] دارحیات،نشئهزندگی،نشئهآخرتاست. ایندنیاچندروزاست.

سهروزدوره عمراستوبیشازایننبود کهآمدندونشستندوباربربستند

سهروزکودکیاستوجوانیوپیری کهپَستاولوسستآخرومیانمستاست

تاوقتیبچه

است،سروکونبرهنهاست،درمجلسمعلقمیزند،صداهایمختلفازبالاوپاییندرمیآورد،جفتکمیزند، هیچ باکش هم نیست، پست است، نمی‌فهمد.

پیرهمکهمی‌شود،

ماسکندراندرکابگشتهحرمآشکار28:20

دوقدمراهمی‌رود کلی اه و اه دارد،جوانهمکههستدیوانهاست. ایندنیا است!

سهروزدوره عمراستوبیشازاینبود کهآمدندونشستندوباربربستند

سهروزکودکیاستوجوانیوپیری کهپَستاولوسستآخرومیانمستاست

ایندنیا استواینمی‌گذرد،دهسالشهمیگذرد،صدسالشهمیگذرد،پانصدسالشهمیگذرد. نوحپیامبر7 1450 سالعمرکرد،آخرشمرد،بعدهمکهاز اوپرسیدنددنیاراچه‌طوردیدی؟

گفت:مثلازآفتابتوسایهآمدنبود. عمدهآخرتاستعمدهنشئهروحانیتومعنویتاست. مثاللازمبودیکقدریشرحبدهم.

مابرایآخرت هستیم. مابرایتقویتروحانیتومعنویتبهدنیاآمدیم،نهبرایخوردنوجماعکردنومردن. اگراینهاخوشبختیوسعادتاست،میگویند:فلانیسعادتمند است،خوشبخت است،چه‌طورآقا؟ اتومبیلزیرپایشداردوویلاییداردومثلاباغیداردوچقدرپولدربانکدارد،آقااینهاخوشبختی است؟ اگهاینخوشبختی استگاوهاازبندهخوشبختتر هستند،سعادتمندتراست،چوناوبهترمیخورد،بهترهممیپردرومادهاش! فلانیسعادتمند است،خوشمیخورد،خیالشراحت است.

ازاوخوش‌تروخیالشراحتترخراستوالاغاست. یکخوردهیونجهکهپیششریختیمخوردبه؟؟؟ 30:25می‌افتد.آنقدرخیالشراحتاست.اینهاکهسعادتبشرنیستبیچارهها! اینهاسعادتحیوانی است. همین‌قدردراطرافاینموضوعبساست.

آقایان ما برای آخرت هستیم. روح ما بعد از انتقالش و بعد از قطع علاقهاش از بدن،در یک نشئه دیگری الی الابد باقی است و در آن نشئه این روح ممکن است درعذاب و ناراحتی باشد و ممکن است راحت باشد. خوب این عرایض را به ذهنتان بسپارید.

روحمابعدازقطععلاقهازبدنکهاسمشرامردنمیگذاریم،آنمردننیست،زندگی

است،اینکهالاندار یمرگاست،اینکهالاندار یماحتیاج است،اینکهالاندار یمعجز

است،وقتیمنقطعازبدنشدیمقویمیشویم،وقتیمنقطعازبدنشدیم،زندگیواقعیداریم،وقتیمنقطعازبدنشدیم،روشنمیشویم،آنحیاتاست

«النَّاسُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا» [11] ،مردمهمهخواب

هستند،وقتیمردندبیدارمیشوند،مردمهمهمردهاندوقتیکهمردندزندهمیشوند.

بمیر ای حکیم ازچنین زندگانی کزین زندگی چون بمیری بمانی

این یک مقدمه شد.

اما مقدمهدوم. اعمالمادرآرامشودراضطراب، درآسایشودرناراحتیروحوبدنمااثردارد. ممکن استعملیازماصادربشودکهبرایبدنماندراین نشئه بعد از بیست سال دیگرصدمه داشته باشد. نمونه هم خیلی دارد. ممکن یک خوراکی الان بخوریم که بعد بیست سال دیگر اثرش را ببینیم. همین سیگاری که خودبنده میکشم، بر پدر این سیگار لعنت،پدرشقلیوناستوننهاشچپقاست!اینصدمهدارد.

ممکن است درسنجوانینفهمم،بعدابهپیریرسیدم،

اثرشگرفتنسینهوسرفههایزیادوتنگیسینهواخلاطلزجهوتنگینفسوفشارقلبوالیماشاءالله،اینهاممکن

استداشتهباشد. وممکن استهمینسیگاریکهبندهمیکشممنبابمثلدرروحمنهمسوءتاثیرداشتهباشد.

یاازطریقبدن،چوناعمالبدنوروح،دریکدیگرموثراست،روحگاهیاعمالشدربدنموثرمیشود،مثلاینکهاگرخوفپیداکردی،رنگب

گاهیهمبدنموثردرروحمیشود. آدمیکهمریضشد،عقلشهممریضمیشود،روحشهمناتوانمیشود.

پسمتعاکساست،پارهایازآثارازبدنبهروحوهمچنیناز روحبهبدن،ممکناستیکدستهافعالیازمنصادرشودکهاینهابرایروحمنمض

ضررشدراینشئهیادرنشئهآخرتباشد. ما که از نشئهآخرتسردرنمیآوریم.

ماکهنمیفهمیمنشئهآخرتچهطورنشئهایاست؟

وچهچیزاینعالمموثراستدرصدمهعالمآخرتوچهچیزاینعالمدرراحتیعالمآخرتموثراست؟

مانمیفهمیم،پدرماهمنمیفهمد،جدماهمنمیفهمد،بزرگترینپروفسوردنیادرتاثیراتاعمالاینشئهبهروح،درهمیننشئهجاهلاست،تا

ماصلاحوفساداعمالواقوالمانرابرایروحماندرنشئهدنیانمیدانیم،تاچهبرسدبهنشئهآخرت.

ممکناستیکعملیبرایبدنشخصبندههمضرباشد،ممکنبرایاولادمنمضرباشد،ممکنبرایهمسایههایمنمضرباشد،ممکنبرایدوستانمن

یکگفتارممکناستمضرباشدبرایکشهری. یک گفتار ممکن است بالنتیجه یکمملکتیرابهبادبدهد.

جنگبینالمللاولبراثریکگفتاردروغبودکهبهولیعهداتریشگفتهشد. چندینمیلیونجمعیترابهکشتنداد.

یکگفتار،یکدروغ،یکغیبت،یکافترا،یکتهمت،ممکناستبرایبیستسالدیگر،یکمملکتیرابهآتشبکشد.

پسممکناستگفتاریبرایابدانیکجماعتیبابرایدنخود فرداثرداشتهباشد.

منیککلمهبرایروحجماعتیبالایمنبربگویم،کجبگویم،پنجاهتاجوانرادرعقیدهشان،درمعارفشانکجکنم.

اینپنجاهتاجوانبافاصلهپنجاه سال، پنج هزارجوان

دیگرراکجمیکنند،روحآنهارادرعقایددینیومعارفمبدئیفاسدمیکنند.

پسممکناستگفتارمنصدمهداشتهباشدبرایبدنخودم،بدنجماعتی،صدمهداشتهباشدبرایروحخودمورروحجماعتیدرنشئهدنیا.ممکن

صدمه داشته باشد برای روح و بدن خودم درنشئه آخرت.

وقتیکه اینطور شد من که عالم نیستم، من که جاهلم، ناچار باید آن خدایی که آفریننده من است، راه دوم «اثبات نبوت عامه» و مرا به دنیا آورده است برای کسب کمال نسبت به نشئه آخرت،

دقیقه 34:30 عوض شد

حریت و آزادی و کمال و قدرت و اختیار خدا است، لهذا باید پیغمبری هم پایان پیدا کند، دوام فیض غلط است، هم فلاسفه اشتباه کرده‌اند، در ازلیت فیض و حدوث ممکنات را حدوث ذاتی گرفته‌اند نه حدوث زمانی که اهل علم می‌فهمند که من چه می‌گویم، اشتباه کرده‌اند، حق با اسطو است، ازلیت با مفعولیت و مخلوقیت منافات دارد، هم بعضی دیگر که می‌گویند باید علی الدوام فیض خدا بیاید، نخیر، نباید علی الدوام فیض خدا بیاید، باید فیض خدا در هر رشته‌ای هم بیاید و هم نیاید. نیاید تا بفهمیم که آمدن به قدرت خودش است، به اضطرار نیست، این دست باید هم حرکت کند و هم حرکت نکند، تا معلوم بشود که حرکت کردنش به اراده من است، اگر دائما این دست بلغزد و حرکت کند، مسلما همه می‌گویند که فلانی دستش رعشه دارد و نمی‌تواند نگه دارد، برای اینکه مفهوم و معلوم شود که بده می‌توانم و حرکت دست به قدرت من است دست را حرکت می‌دهم و بعد هم نگه می‌دارم، برای اینکه بفهمانند که نبوت انبیا به اراده خدا است، ارسال رسل فقط به حریت و آزادی است، می‌گوید فرستادم: آدم7 ادریس7 نوح7 ابراهیم7 موسی7 عیسی7 خاتم الانبیاء9، همه این‌ها را فرستادم، کوچک، بزرگ، صاحب کتاب، غیر صاحب کتاب، اولی العزم، غیر اولی العزم، در یک زمان ده تا، در یک زمان یکی، جور وا جور، فرستادم، حالا دیگر نمی‌فرستم، ختم کردم، در را بستم. فضلای مجلس فهمیدید! که پس باید رسالت پایان پیدا کند.

قطع فیض، خودش فیض است. خود قطع فیض از جنبه عرفان قدرت حق متعال، خودش یک فیضی بر ما است، که اگر قطع نشود آن فیض عرفان و معرفت قدرت خدا از ما مسلوب می‌شود و ما از آن فیض محروم می‌شویم.

خدا هم همین کار را کرده است، همان‌طوری‌که دنیا را خلق کرده است و بعد هم از بین می‌برد، آسمان‌ها را خلق می‌کند و بعد هم از بین می‌برد، بشر را خلق می‌کند و بعد هم از بین می‌برد، در قیامت کبری هم همه را می‌برد، دو مرتبه باز موجود می‌کند، همین‌طور انبیاء را دائم می‌فرستد و بعد هم از بین می‌برد، فرستادن نبوت را بکلی تعطیل می‌کند. ختم می‌کند و ختم کردن و پایان دادن به رسالت، خود یک فیض عظیمی است از جنبه عرفان و معرفت برای اهل عرفان.

الحمدلله رب العالمین دین مقدس اسلام در تمام جهات و از همه شئونش که نگاه می‌کنی، همه‌اش مطابق میزان عقل است، این نکته‌اش هم مطابق میزان عقل است که می‌گوید پیغمبر اسلام خاتم پیغمبران است و دیگر بعد از این پیغمبر نمی‌آید، در پیغمبری بسته شد. این خودش یکی از مطالب بزرگ است، خود همین‌که اسلام می‌گوید حضرت محمد خاتم انبیاء است که قهرا خاتم رسل هم خواهد بود، پایان دهنده نبوت است، چون رسالت بدون نبوت نمی‌شود، پایان دهنده نبوت است، یگر بعد از این نبی‌ای نمی‌آید، مُنبا عن الله و مخبر عن الله نخواهد آمد، تمام شد، دیگر در را بستیم. همین مطلب خود یک فیضی است از فیض‌های خدا. به همین معلوم می‌شود که انبیایی را که می‌فرستاده است به اراده و آزادی خودش می‌فرستاده است، در فرستادن انبیاء مجبور نبوده است.

پس ادعای ختمیت پیامبر اسلام که آیه‌اش را برای شما خواندم و روایاتش هم الی ما شاءالله.

یک روایت از ام المومنین عائشه برای شما نقل کنم. این خانم زن پیغمبر است، پیش برادران عامی ما هم خیلی و بی‌اندازه محترم هستند، ام المومنین، به منزله مادر خودشان می‌دانند. ار ایشان یک حدیث نقل کنم. ایشان از پیغمبر نقل می‌کند که پیغمبر فرمودند: دستگاه نبوت انبیاء مانند یک ساختمانی است که همه چیزش ساخته شده باشد، در آن و دیوار آن و سقف آن و همه چیز آن، نقیصه‌ای نداشته باشد، یک دانه آجر کمبود دارد که اگر این آجر را هم گذاشتند دیگر این خانه تمام، تام، کامل عیار، بنیانش خاتمه پیدا کرده است، آن وقت پیامبر می‌فرماید آن آجر آخری که گذاشته شد و سازمان نبوت به آن آجر پایان یافت من هستم. دیگر سازمان نبوت بعد از پیامبر احتیاج به هیچ‌کس دیگری ندارد.

این روایت را ام المومنین عائشه از پیامبر نقل کرده است.

آن‌وقت شیعه هم الی ماشاءالله روایت دارد، از یازده امام خود بلکه از هر دوازده امام خود. که این پیغمبر خاتم پیغمبران است، بعد از این پیغمبر، پیغمبر نمی‌آید، کتاب این پیغمبر آخرین کتاب آسمانی است، بعد از این کتاب قرآن دیگر کتابی از ساحت قدس حضرت سبحان نازل نمی‌شود، این

دین و این آئین آخرین ادیان است، دیگر بعد از این دین، دین دیگر و آئین دیگری و احکام دیگری نخواهد آمد، هرکس هم آمد و مدعی شد امام رضا7 می فرماید بی‌معطلی او را بکشید. هرکس آمد و ادعا کرد که من از قبل خدا آمده‌ام، می‌خواهد به اسم نبوت، به اسم رسالت، به اسم مظهریت، به هر اسمی که دلش می‌خواهد، و کتابی آورد و گفت این کتاب الهی است و احکام و دین و آئینی آورد و گفت این آئین الهی است، «کائنا من کان» هرکس می‌خواهد باشد، بی‌درنگ حضرت رضا7 می‌گویند: «فاقتلوه». «لَقَدْ خَتَمَ الله بِكِتَابِكُمُ الْكُتُبَ وَ خَتَمَ بِنَبِيِّكُمُ الْأَنْبِيَاء» [12] خداوند کتب آسمانی را به کتاب شما که قرآن است پایان داد، پیغمبران را پایان داد به پیغمبر شما، شرائع و ادیان را پایان داد به شریعت و دین شما، دیگر تا قیام قیامت، یعنی تا وقتی‌که آفتاب از مشرق سر بزند و در مغرب غروب کند، تا وقتی‌که جنبنده دو پا، مثل ما، روی زمین بجنبد، دیگر پیغمبری نمی‌آید و دیگر کتاب آسمانی نمی‌آید و دیگر شرع و دینی نمی‌آید، ختم شد و بسته شد.

نبوت بر او ختم و مهرش گواه　　　　که بر خط آخر رود مهر شاه

خیلی خوب گفته است. ظاهرا برای سپهر است.

مهر را آخر کاغذ می‌زنند. الان امضا را آخر کاغذ می‌کنی. حرف‌هایت که تمام شد، نوشته‌هایت که تمام شد، دیگر حرف تازه‌ای نداشتی، آن‌وقت پایش را مهر می‌کنی یا امضا می‌کنی، فکلی مابی امضا می‌کنی، قدیمی‌ها مهر می‌زنند.

نبوت بر او ختم و مهرش گواه　　　　که بر خط آخر رود مهر شاه

نبوت بر او ختم و مهرش، مهر ختم نبوت که بر پشت پیغمبر بود. شد ختم نبوت.

یک تکه استحسانی باز بگویم، پرده حرف را عوض کنم. این بیانی که من کردم را مغتنم بشمارید و کاملا در آن غور و غوص کنید و اگر ابهام و اجمالی در نظر مبارک شما بود سوال بفرمائید، ان‌شاءالله الرحمان امیدوارم که ابهامی برای شما نماند.

باید نبوت ختم بشود، باید این فیض قطع بشود، خود قطع این فیض، فیض خدا است، که اگر قطع نشود شبهه اجبار و شبهه اضطرار در فعل خدای تعالی می‌رود، رفع این شبهه نمی‌شود مگر به قطع شدن نبوت. این دلیل محکم.

این کجا پایان پیدا کرده است؟ در پیغمبر ما. انبیاء دیگر هیچ‌کدام نگفتند که ما خاتم النبیاء هستیم، دروغ می‌گوید هرکس نسبت به انبیاء دیگر بدهد. این‌که اگر زمین و آسمان به هم بخورد حرفی از

تورات به هم نمی‌خورد، کدام حرف است؟ نه همه حرف‌ها است! آن حرف خاصی است که گفته است.

این نبوت در چه کسی ختم شده است؟ در همین کسی که خودش گفته است. لذا لقب «حبیب الله» به او داده‌اند.

این‌جا صحنه مطلب را عوض می‌کنم ؟؟؟ 46:35 قانون فلاحتی است که هر دانه‌ای را که شما به زمین بکنید و سبز بشود در سیر تصاعدی نباتی این دانه به خود این دانه می‌رسد، وقتی به این دانه رسید، دور نباتی تمام می‌شود.

مثلا گندم را می‌افشانی، گندمی را زیر زمین، رطوبت و حرارت زمین این گندم را نرم و ملایمش می‌کند، بعد از یک گوشه پوستش شکاف پیدا می‌شود، از دو گوشه‌اش، شکای این‌طوری پیدا می‌شود، از دو گوشه دو تا نیش بیرون می‌آید، یکی از این‌طرف رو به بالا می‌آید و یکی از آن‌طرف رو به پایین می‌آید. آن‌که رو به پایین می‌آید ریشه است، آن‌که رو به بالا می‌آید شاخه است. آن ریشه سرش است و شاخه دمش است. درخت‌ها، ریشه سرشان است و شاخه دمشان است، پایشان است. این هم یک چیز تازه‌ای است، دلیل بر این مطلب این است در این موجودات نبایت و حیوانی وقتی سرش را ببری نابود می‌شود اما پایش را که ببری نابود نمی‌شود. سر کسی را ببرند از بین رفته است اما پایش را قطع کنند، هیچ‌اتفاقی برایش نمی‌افتد، مخصوصا حالا که این جراح‌های ما معرکه می‌کنند، دست می‌برند، پا می‌برند، شکم پاره می‌کنند، همه این‌کارها را می‌کنند. نباتات هم همین‌طور است، شاخه‌اش را که ببری از بین نمی‌رود، اما ریشه‌اش را که ببری از بین می‌رود. ریشه درخت و گیاه را که ببری از بین رفته است، خشک است، اما شاخه را ببری تنه خشک نیست، پس معلوم می‌شود سرش آن است و دمش و پایش این است.

آن تکه‌ای که بالا می‌آید تنه است، بعد از تنه شاخه می‌روید، بعد از شاخه خوشه می‌روید، بعد در خوشه سنبل قرار می‌گیرد، کاسه‌ها، تو کاسه‌ها دانه می‌بندد، آن دانه گندم است.

گندم ز گندم بروید جو ز جو

همین‌که به گندم رسید، دیگر بعد از پیدا شدن گندم در سنبله این تنه، دیگر این گیاه سیر تکاملی نباتی ندارد، دیگر سیر نباتی آن تمام شده است، دانه به دانه رسیده است. عالم دولابی است، از همان‌جایی‌که شروع می‌شود به همان جا ختم می‌شود، دور می‌زند. در تمام مراحلو دانه زردآلو را به زمین می‌کنی، این می شکافد، یک سر آن ریشه می‌شود یک سر آن تنه می‌شود، تنه بالا می‌آید،

بعد شاخه، بعد از شاخه غنچه، شکوفه به اصطلاح، بعد از شکوفه آن پوسته میوه، آن پوسته میوه در داخل آن میوه، همین که زردآلو پیدا شد، دانه زردآلو هم در جگر زردآلو پیدا شد و بسته شد، دیگر سید و حرکت تکاملی این درخت تمام شده است، دیگر بعد از میوه یک چیز دیگری در این درخت نیست. هرچه هست جلو است، دانه به دانه خورده است و دور زده است. مبدا به منتهی و منتهی به مبدا رسیده است، توجه فرمودید، به محض این‌که دانه به دانه رسید، منتها سنخاً با مبدا یکی شد، سیر تکاملی تمام است. حالا بیا.

دانه‌ای که افشانده شد و خلقت ممکنات به آن دانه شد و ممکنات از آن بوجود آمد، چه بود؟ محبت خدا. این بذر اولیه بود.

حدیث قدسی می‌فرماید: «کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف» [13] گنج پنهانی بودم، محبت داشتم به این‌که معروف شوم، خلق کردم مخلوقات را تا معروف شوم. پس آن‌که بذر خلقت بود محبت الهیه بود به معروفیت. مبدا حب شد، این حب تنه پیدا کرد و شاخه پیدا کرد و خوشه پیدا کرد و شکوفه پیدا کرد و رسید و رسید و رسید تا به دانه محبت، ثمره شجره امکان، آن دانه محبت اللهی که وجود مسعود نورانی، مقام نورانیت، وجود مسعود نورانی حضرت خاتم الانبیاء حبیب الله ابوالقاسم محمد9، محبت الله به محبت الله خورد، دانه به دانه خورد، سیر تکاملی عالم امکان تمام شد، دوران وجود بر خودش شد، دور زد مبدا به منتها و منتها به مبدا، ختم شد. دیگر بعد از حبیب الله مقام دیگری نیست.

این هم بیان استحسانی که یک جنبه برهانی دارد، من نخواستم به صورت منطقی علمی برهانیش را بگویم، زیرا خیلی‌ها نمی‌فهمند، به صورت استحسان، ساده، دانه به دانه خورد، انتظاری نیست، لذا بعد از مقان این پیغمبر مقام دیگری نیست، وقت مقام دیگر هم نیست، نبوت دیگر هم نیست، پس ختم وجود هم به این سرور شده است، بدء وجود هم به این سرور شده است، بدء فیض به حب الهی، ختم فیض هم به حبیب اله و حب اله.

خدا به حق پیغمبر همه شما را با ایمان و اعتقاد و پیوند به این پیغمبر و اوصیایش از دنیا ببرد و تا پایان عمر شما را از این حضرت و اوصیایش منفک نکند سه تا صلوات بفرستید.

یکی خط است از اول تا به آخر　در او خلق جهان جمله مسافر

در این ره انبیاء چون ساربان‌اند　دلیل و پیشوای کاروان‌اند

و از ایشان

یعنی از انبیاء.

و از ایشان سید ما گشته سالار   همو اول همو آخر در این کار

احد در نیم احمد گشته ظاهر

ظهور احدیت خدا در واحدیت حضرت خاتم الانبیاء9 شده است. لذا نظیر ندارد، عدیل ندارد، بدیل ندارد، دنباله ندارد.

احد در نیم احمد گشته ظاهر   در این دور اول آمد عین آخر

یک نکته دیگر هم اینجا دارد.

ظهور تجلیات وجوبی در نیم امکانی این پیغمبر شده است، حیفم آمد که این را اشاره نکنم.

اشعار برای نظامی گنجوی است.

پس دانه به دانه خورد. حب به حب خورد. این پیغمبر هم حبیب الله است، این حبیب صفت مشبهه است، طلبه‌ها، صفت مشبهه هم به معنی اسم فاعل می‌آید و هم به معنی اسم مفعول. این به هر دو معنی است. او حبیب الله است یعنی محب الله است، این حبیب الله است یعنی محبوب الله است. هم محبوب خدا است و خدا او را دوست می‌دارد، محبوب بالذات خدا است، این را ان‌شاءالله فردا شب برای شما شرح می‌دهم. هم محبوب بالذات خدا است و هم محب بالذات خدا است. غیر خدا هیچ کسی را دوست نمی‌دارد، هرچه را می‌خواهد برای خدا می‌خواهد و به وجهه خدا می‌خواهد، حتی خودش را که می‌خواهد برای خدا می‌خواهد، خودش را هم برای خودش نمی‌خواهد. خودش را می‌خواهد از نظر این‌که فرستاده خدا است، مخلوق خدا است و خدا به او توجه دارد، از این نظر خودش خودش را می‌خواهد، این مطلب درکش خیلی لطیف است. چون خدا من را می‌خواهد، من خودم خودم را می‌خواهم، او محبیتش به این پایه است. محبوبیتش هم عینا در همین رتبه است.

خدای متعال هم هرکه را می‌خواهد به گل روی این می‌خواهد، هرچه را می‌خواهد به طاق ابروی این می‌خواهد، همه را هم برای این می‌خواهد، همه را هم برای این خلق کرده است.

ثمره شد، دیگر بعد از ثمره فهمیدید که هیچ چیز دیگر نیست. ثمره چکاره است؟ یک تکه اینجا بگویم.

میوه چکاره است؟ میوه عصاره درخت است، میوه شیره جان درخت است، میوه بهترین موجودیتی است که از درخت بیرون آمده است، درخت را برای میوه می‌خواهند، میوه را برای درخت

نمی‌خواهند. درختی که میوه ندارد باید اره پایش بگذارند، آن را بکنند، بدهند به هیزم شکن بشکند و زیر دیگ پلو بسوزانند و بدهند ما علما بخوریم. این‌که گفتم ما علما بیخود نگفتم، ما علما شایسته هستیم که نعمت‌های الهیه را نوش جان کنیم.

به قول ناصر خسرو می‌گوید:

بسوزند شاخ درختان بی بر   سزا خود همین است مر بی بری

بر، به معنی میوه است.

درختی که میوه ندارد می‌خواهند چه کارش کنند، درخت غیرمیوه‌دار و بی‌میوه حصار می‌خواهد چه کند، باغبان می‌خواهد چکار کند، ؟؟؟ 1:02:10 برش می‌خواهد چکار کند، کود و شیار می‌خواهد چکار کند، همه این‌ها برای میوه‌ای است که دارد.

پس میوه پدر درخت است، درخت بچه میوه است، و لو صورتا درخت بابای میوه است، ننه میوه است، میوه از درخت به عمل می‌آید، اما باطن مطلب را با دقت عقلی که نگاه می‌کنیم درخت را برای میوه‌اش می‌خواهند، پس او بابا است و او بچه است.

ملامحمد می‌گوید:

گر نبودی میل و امید ثمر   کی نشاندی باغبان بیخ شجر

پس به معنی آن شجر از میوه زاد گر بصورت بودش از وی نهاد

به معنا میوه بابای درخت است. لهذا:

«و انی و ان کنت آدم صورتا   و لی فیه معنی شاهد بأبوتی»

لذا پیغمبر صورتا پسر آدم ابوالبشر است ولی معناً بابای آدم ابوالبشر است.

گر به صورت من زآدم زاده‌ام   پس به معنی جد جد افتاده‌ام

زاین سبب فرموده است آن ذو فنون   رمز نحن الاولون، الآخرون

لذا پیغمبر فرمود: «آدم و من دونه تحت لوائی یوم القیامه» [14] آدم ابوالبشر و همه آن‌های دیگر زیر سایه پرچم من هستند. روز قیامت یک دستگاه بزرگی برپا می‌شود که جالب توجه همه اهل محشر است، یک منبری می‌گذارند، اما نه مثل منبر بنده، چی چی سه چهارتا پله دارد! جمعیت من هم صد تا، دویست تا، سیصد تا، نهایت است. یک منبری می‌گذارند که پله‌هایش نزیک عرش می‌رود، جمعیت هم خدا می‌داند، از اولین و آخرین، هرکس را که خدا آفریده است، همه را در آن

سعید واحد و یک صحنه وسیع بسیط جمع می‌کند و این پیغمبر بالای منبر می‌رود، اسم آن منبر هم «منبر وسیله» است و آن مقام هم «مقام محمود» است، (وَ مِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نافِلَةً لَكَ عَسى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقاماً مَحْمُودا) [15] این مقام محمود پیغمبر است و آن هم منبر وسیله است که آن بالا بالا رفته است، همه انبیاء هم آن پایین هستند.

آن‌وقت مولای ما، آقای ما، پیر ما، دلیل ما، مرشد ما، جان ما، جانان ما، ماه ما، شاه ما، ولی خدا، علی پسر ابوطالب، لیس بنی غالب، حضرت مرتضی علی، علی بن ابیطالب سلام الله علیه، با این همه انرژی که من مصرف کردم این صلوات شما درخور شان شاه مردان مرتضی علی7 نبود، دو تا صلوات علی7 پسند بفرستید.

یک شعر مستانه بخوانم:

خاک پایش تاج عزت بر سر روح الامین   رهنمای انبیاء و پیشوای مرسلین

خاتم انگشت جان را نام او نقش نگین   خاک پایش تاج عزت بر سر روح الامین

کاشف الاسرار قطب الدین امیرالمومنین

یک پرچمی به دست مولا علی7 گرفته است، اسم این پرچم «لوای حمد» است، پرچم حمد. این هم از لوازم ملزوم همان مقام محمود است، پرچم‌دار عالم امکان، پرچم حمد الحمدلله را به دست گرفته است، پای منبر وسیله، کنار مقام محمود پیغمبر ایستاده است، این پرچم هم آن‌قدر بزرگ است و سایه زیاد دارد! همه انبیاء زیر سایه این می‌آیند، هر پیغمبری که زیر سایه این پرچم آمد در امن و امان و راحت است و الا ناراحت است، همه انبیاء داد می‌زنند زیرا روز قیامت از آن روزهای عجیب است، روز قیامت روزی است که تمام انبیاء و مرسلین می‌لرزند، همه داد می‌زنند: «رب نفسی، رب نفسی، رب نفسی» خدا به دادم برس، خدا به دادم برس، خدا به دادم برس. همه انبیاء می‌گویند.

عیسی مسیح7 اسم قیامت را شنید، صیحه زد و لرزید و افتاد و غش کرد.

جبرئیل، ملکی را دید که می‌خواهد بیاید، احتمال داد که این ملک اسرافیل باشد برای اقامه قیامت دارد می‌آید، آن‌چنان لرزید، آن‌چنان رنگش پرید پای منبر پیامبر. آن‌چنان وحشت کرد!

قیامت چیز عجیبی است!

همه داد می‌زنند، «رب نفسی» خدا به دادم برس، خدا به فریادم برس. جز یک نفر ک از همان بالای منبر صدا می‌زند: «رب امتی، رب امتی، رب امتی» خدا به داد امتم برس، خدا نظر لطف به امتم بنما، خدا امتم را ببخش.

همه انبیاء زیر سایه او می‌آیند. پیغمبر هم فرمود: «آدَمُ وَ مَنْ دُونَهُ تَحْتَ لِوَائِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ» [16] آدم و پایین‌تر از آدم تا به موسی و عیسی، تا به همه اولیاء و اصفیاء، همه زیر سایه پرچم من هستند در روز قیامت.

که اگر چنان‌چه زیر سایه آن پرچم نیایند راحت نخواهند بود.

این مقام پیغمبر ما در نشئه اولی و نشئه عقبی و نشئه دنیا، در سه نشئه مقام پیامبرتان را اجمالا دانستی که هرچه هست این است، آن‌های دیگر همه جوجه‌های زیر پر این پیغمبر هستند، از آدم گرفته تا آخر. ابراهیم پدر وی است، بسیار خوب، صورتا پدر جسمی پیامبر است، معنا بچه پیغمبر است، آدم پدر جسمی پیغمبر ما است، ولی معنا بچه پیغمبر است. صورتا پدر است و معنا بچه است و در پناه این پیغمبر، هم در نشئه قبل و هم در نشئه بعد، هم در نشئه دنیا، در ظل ولای کلی و در ظل وجود سِعی ؟؟؟ 1:14:10 احاطی این پیغمبر ما است.

خدایا به حق این پیغمبر پیوند ولایت ما را با این پیغمبر و اوصیائش قطع مفرما.